



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

دو تکمله در باب تنبیهات جلسه قبل

تکمله اول: در باب تنبیه چهارم

در این جلسه ابتدا به دو نکته در تکمله بحث گذشته اشاره می‌کنیم و سپس ادامه مباحث بعد را پی می‌گیریم. مطلب اول در مورد سؤالی است که در جلسه گذشته عنوان نمودیم و آن عبارت از این بود که آیا در مفهوم غنا، حسن صوت هم مأخوذ هست یا نیست؟ به عبارتی، صوت و ترجیع و اطراب در مفهوم مأخوذ بود، آیا حسن هم مأخوذ است یا مأخوذ نیست؟ دلیل این که می‌شود حسن را در مفهوم مأخوذ دانست یا این است که اطراب بدون حسن در صوت متصور نیست که این محل تردید بود یا اینکه کلمات لغوین را باید ببینیم. گفتیم که در غالب کلمات لغوین، نامی از حسن نبود؛ اما در عین حال، در بین متقدمین در نهاییه از شافعی نقل شده است که غنا، تحسین الصوت و ترفیقه است؛ بنابراین، در کلام قدما این جمله آمده است. در متأخرین هم مثل المنجد در ضمن طرب آمده است که «طَرَبُ فِی صَوْتِهِ یَعْنِی رَجَعَهُ وَ مَدَّهُ وَ حَسَنَهُ» و ضمن اطراب این حسن را آورده است. در هر حال، وجود تعبیر حسن در نهاییه شافعی، برای الزام به این که قدر متیقن را بگیریم، مکفی است و بر اساس منطقی که عرض کردیم، علی القاعده باید حسن را هم در مفهوم غنا أخذ کنیم؛ به خاطر این که در کتب لغت، این قصه بی‌نام و نشان نیست؛ به جهت این که هم در نهاییه شافعی آمده و هم در کتب متأخرین، ضمن بحث اطراب و تطریب این مطلب بیان شده است؛ بنابراین، در نقل‌ها حسن هم وارد شده است و لذا برای این که صوتی مصداق غنا قرار بگیرد، باید ملاک حسن بودن آن نیز مورد توجه قرار بگیرد یا اگر هم غنا دو مفهوم داشته باشد، بر اساس قاعده‌ای که أخذ کردیم، باید قدر متیقن و اکثر قیداً را أخذ کنیم. پس غنا عبارت می‌شود از صوت حسنی است که مرجع و مطرب است و باید چهار قید در این مفهومی که می‌خواهد موضوع حرمت شود را أخذ کنیم.



تکمله دوم: در باب تنبیه ششم

مطلب دومی که در تکمله بحث گذشته باید عرض نماییم، مربوط به بحث حزن و سرور است که آن‌هم در مصباح بود که «الطرب خفة تُصيّبه لشدة الحزن أو السرور والعامّة تخصّه بالسرور»؛ یعنی آنچه در مصطلح عرف عام هست، سرور است که عبارتِ العامّة تخصّه بالسرور نیز قرینه مناسبی است که مراد در اینجا، سرور است. برای این‌که کلماتی که در لغت به کار می‌رود، معمولاً بر اساس فضای عرفی به کار می‌رود و در اینجا نیز همین‌طور است؛ فوqش این است که اگر هم بگوییم که دو معنا دارد، بازهم باید معنای متیقن را بگیریم. اگر هم بگوییم والعامّة تخصّه بالسرور؛ یعنی عرف عمومی و متداول، تخصیص غنا به سرور است و اگر این را هم بگوییم، اصلاً از اول همین مرجّح می‌شود و اگر هم تردیدی بین دو معنا باشد، معنای اقل را باید گرفته و ملاک قرار دهیم. این دو نکته‌ای بود که به مباحث دیروز ارتباط داشت.

نتیجه این دو تکمله

نتیجه آن نیز در یکی، این می‌شد که حکم، در مفهوم مأخوذ است از باب این‌که به‌طور کلی، در مفهوم غنا حسن دخالت دارد یا از باب این‌که اگر دو معنا هم داشته باشد، ما باید اکثر قیداً را در معنای حرمت بگیریم و در دیگری، همین‌طور اختصاصش به بحث سرور است که در اینجا عرض کردیم که والعامّة تخصّه بالسرور، این کلام در مصباح آمده است. این دو مطلب در جهت تکمله‌ای بحث دیروز بود که بیان گردید.

تنبیه نهم

نهمین نکته‌ای که در ذیل مباحث غنا باید به آن پردازیم آن است که آیا اطراب مطلق است یا نسبی است؛ به عبارتی، آیا عرف، زمان و اوضاع و احوال و سایر متغیرهای خارجی در آن دخالت دارند یا خیر؟ در مفهوم ترجیع، این‌طور نسبیّتی وجود ندارد و ترجیع در صوت مرجع، چه در اینجا باشد و چه در جای دیگر و چه ده قرن قبل و چه امروز باشد، ترجیع مفهوم ثابت و مطلق دارد و هیچ نسبیّتی در آن نیست؛ اما در اطراب، جای این سؤال وجود دارد که آیا این‌طور است یا خیر؟ چه اطراب را فعلی بگیریم و چه شأنی و ملزم به هرکدام که باشیم، تفاوتی نداشته و جای این سؤال و بحث وجود دارد که آیا اطراب مطلق است و تغییر و تحولی در آن نیست یا این‌که نسبی است؟ مطلق است به



معنای این که اگر صوتی موجب طرب است و اثاره طربی می‌کند که شخص را به حال غیرعادی می‌برد فعلاً یا شأناً، چنانچه بگوییم مطلق است آنگاه این صوت، در همه عرف‌ها، زمان‌ها و همه مکان‌ها همین وضعیت را دارد؛ اما اگر بگوییم نسبی است این وضعیت، متفاوت می‌شود و ممکن است یک صوت، در یک شرایط یا زمانی، مطرب باشد و چنین احوالی را ایجاد کند ولو شأناً که احتمال شأنیت را قوی دانستیم؛ اما همان صوت، در یک زمان و شرایط دیگر، این شأنیت را هم نداشته باشد. حال یا به جهت این که مردم با این طرب آن‌چنان انس گرفته‌اند که این خاصیت را از دست داده است یا نوع ذائقه و علاقتشان طوری است که این صوت در آن‌ها تأثیری را ندارد.

نظر آیت‌الله اعرافی

حال در اینجا، آیا مطلق است یا این که نسبی است؟ به نظر می‌آید که نوعی نسبیت در اینجا وجود دارد و ممکن است، یک نوع اصواتی باشد که همیشه این وضع را داشته باشد؛ ولی احتمالاً بعضی از اصوات و کیفیات صوتی هم وجود دارد که تفاوت پیدا می‌کند و برخلاف مفهوم ترجیع که یک مفهوم مطلق است بر این اساس، بعید نیست بگوییم که مفهوم اطراب، مفهومی نسبی است و با اختلاف سلاقی، اذواق، ازمه و امکنه تفاوت پیدا می‌کند و یک‌دستی مطلق در آن نیست. حال در اینجا، اگر قائل به این باشیم که اطراب، برخلاف ترجیع، مفهوم مطلق نیست؛ بلکه نسبی است و اوامر مکان، زمان و ویژگی‌های شخصی، شخصیتی و روحی در آن مؤثر است؛ حتی اگر شأنیت را هم بگوییم؛ یعنی چنین صدایی دیگر امروز، شأنیت اطراب ندارد یا در آن محیط، شأنیت اطراب ندارد آن وقت در صورت فرض این که اطراب نسبی است، یکی، دو سؤال مطرح می‌شود.

یک سؤال این است که اطراب وقتی نسبی شد، آیا تابع زمان، محیط، مکان و است و به اختلاف زمان و مکان، حکم عوض می‌شود یا این که این اطراب فی‌الجمله؛ در هر مکان و زمان و شرایط دیگری نیز محکوم به حرمت است و غنا بر آن صادق است؟ بعید نیست که در اینجا پاسخ مثبت به احتمال دوم دهیم؛ یعنی وقتی می‌گوید که غنا و صوت مطرب حرام است؛ یعنی بر هر عرف و مجموعه‌ای که عرضه می‌شود، باید ببینیم که در آن فضا، طرب‌انگیز، فعلی یا شدنی هست یا نیست. اگر در محیطی، طرب‌انگیزی شأنی نداشته باشد، بعید نیست که بگوییم، غنا در آن محیط، بر آن صادق نیست و این مفهوم، در فضای متعارفی که مخاطب بر او عرضه می‌شود باید مصداق پیدا کند و الان مصداقیتی ندارد. صحت این کلام بعید نیست؛ بخصوص اگر زمان‌ها فرق کند؛ یعنی در زمان قبل این طرب‌انگیز بوده است و امروز دیگر نیست و در اینجا بعید نیست که دیگر مصداق غنا نمی‌باشد؛ چون احکام به نحو قضایای حقیقیه است و روی این مفهوم



آمده است و این که این مفهوم، کجا صدق می کند و کجا صدق نمی کند، محوّل به عرف و شخص مکلف است که ممکن است یک وقتی، این صادق باشد و وقت دیگری صادق نباشد. این که صادق نیست، به خاطر تغییری است که در انسان ها یا در شرایط زمان و مکان یا به هر دلیل دیگری پیدا شده است که الان آن وصف را ندارد.

آنچه گفته شد، در زمان ها این طور است؛ یعنی یک زمان مصداق غنا باشد و زمان دیگر نباشد؛ اما آنچه مقداری دشوار است، آن است که در یک زمان، مثلاً در منطقه آفریقا این طور نیست و طرب انگیزی را ندارد؛ ولی به عنوان مثال، در منطقه آسیا این طرب انگیزی وجود دارد. این محل سؤال است؛ گرچه بعید نیست که بگوییم، این در فضای عرف خودش ملاک است که غنا نباشد و طرب انگیزی نداشته باشد منتهی، اینجا جای یک احتیاط بیشتری است، به خلاف آنجا که یک زمانی نبوده است و الان هست یا بوده است و الان نیست.

علی القاعده اش این است که اگر ما اطراب را در مفهوم أخذ کردیم و اطراب را فعلی یا شأنی گرفتیم، ممکن است یک چیزی در زمانی مطرب باشد و در زمان دیگر نباشد، در منطقه ای باشد و منطقه دیگری نباشد. این تابع عرف و شرایط هر منطقه و هر زمانی هست و این نسبیت را الی ماشاء الله در احکام داریم و مانعی هم ندارد.

به عنوان مثال این که انسان کسی دیگری را آزار دهد یا توهین کند حرام است. حال، ممکن است یک زمانی دست به سینه گرفتن توهین نباشد؛ ولی زمانی دست به سینه گرفتن توهین باشد؛ چون بعضی حالت های دست هست که الان در اینجا توهین به حساب می آید؛ ولی در آفریقا برای تعظیم است. پس این نسبیت هیچ مانعی ندارد. دلیل گفته است که توهین نکنید و اهانت مسلم درست نبوده و حرام است. حال این اهانت، ربما یرصدق این مفهوم بر این کار و آخری لا یرصدق، بحسب الأزمنه أو بحسب الأمکنه و الاعراف و الأقالیم و المناطق که تفاوت پیدا می کند. یک چیز می شود که در زمان و منطقه ای خاص توهین به حساب بیاید و در زمان و منطقه دیگری خیر؛ ولو اهانت شأنی هم بگیریم. شارع گفته است که صوت طرب انگیز بر شما حرام است. حال این صوت در منطقه ای طرب انگیز است و در منطقه دیگری نیست. اگر چنین تفاوتی وجود داشته باشد، آنجا حرام است و اینجا حرام نیست. در آن زمان حرام بوده و در این زمان حرام نیست. یا مثل همان شأن است که می گوید می شود خمس را بر حسب شأن شخص داد. شأن شخص در این محیط این طور است؛ ولی همین شخص در محیط دیگر، شأنش متفاوت است.

یک طلبه قبل از انقلاب در قم شأنی داشت که الان خیلی متفاوت است و اکثر چیزهایی که الان مرسوم است آن وقت خیلی قبیح بود. به عنوان مثال این که کسی ساعت ببندد و زلف داشته باشد خیلی قبیح بود یا این که آن وقت روحانیونی که ماشین داشتند، به عدد انگشتان دست بودند. آن وقت نمی شد که از خمس بردارد و ماشین بخرد؛ ولی الان هر طلبه ای ماشین دارد. این تفاوت ازمنه و امکنه وجود دارد و در اطراب هم بعید نیست که این طور باشد. ممکن است



در شأنش نباشد که ماشین مدل بالایی بخرد و این کار اشتباه باشد؛ ولی ده، بیست سال بعد اگر بخواهد این را کنار بگذارد، می‌گویند این خلاف شأن حاج آقا است؛ یعنی ابتدا یک امر حرام یا اشتباهی است؛ ولی بعد بر اثر گذر زمان این ثابت می‌شود و دیگر حرام نیست و مبدل می‌شود. اطراب هم از همین قبیل است. حتی آن قیدی که مناسب مجالس لهو و لعب است که عده‌ای که از فقها می‌گویند، غنا؛ یعنی صوتی که مناسب مجالس لهو و لعب باشد، آن هم این طور است و ممکن است در زمانی این صوت، مناسب مجالس لهو و لعب بوده باشد؛ ولی بعدها چنین وضعیتی نداشته باشد. این تحول و تغییر و تطوّر مصداق دارد.

ممکن است که در ابتدا همین موسیقی‌ای که در آسانسور گذاشته می‌شود، مناسب مجالس لهو و لعب یا مطرب بوده باشد و وقتی که طرب شائی در آن باشد، کسانی هم که مرتکب می‌شوند، مرتکب حرام بوده باشند؛ ولی بعد در اثر این که شیوع پیدا کرده و از آن فضا بیرون آمده است، دیگر حرام نباشد. مثال دیگر این که آفریقایی‌ها سرودها و آوازه‌خوانی‌های خاص خودشان را دارند که بعضی‌هایش را نمی‌شود بگوییم که مناسب مجالس لهو و لعب است یا طرب‌انگیز است به آن معانی است. البته اگر چیز شهوانی‌ای باشد داستانش جداست. این هم یک مطلب که اطراب مثل خیلی از مفاهیم دیگر، لا یبعد بأن یقال بأن الاطراب سواء كان اطراباً شائياً أو فعلیاً، من المفاهیم النسبیه، التی تتغیر و تتحول و تتطور بتطورات الازمنه والامکنه و الاعراف.

بر اساس آنچه گفتیم، بعید نیست که این طور باشد؛ گرچه که احتیاط در همه این‌ها مناسب است.

تنبیه دهم

دهمین فرع از مباحث ذیل بحث غنا، اصواتی است که کیفیات تهییجی و تحریکی در جنگ یا برای دفاع و مقابله و جنبه تشجیع دارد. آیا این اصوات، مشمول بحث غنا هست یا نیست؟ سرودها و آهنگ‌هایی است که با ریتم‌های خاصی می‌نوازند و غرض از آن، تهییج در مقام جنگ، حرب و دفاع بوده و برای تشجیع و رَجَز است. آیا این‌ها ربطی به بحث غنا دارد یا ندارد؟

نظر آیت‌الله اعرافی

به نظر می‌آید که ما در اینجا محتاج دلیل خاصی نیستیم از مقوله غنا خارج است؛ چون غنا، صوت مرجع مطرب است اگرچه صوت حسن هست و ممکن است مرجع هم باشد؛ اما اطراب نیست؛ زیرا اطراب این است که خوشی در



شخص ایجاد می‌کند و او را از حال عادی مقداری بیرون می‌برد که بیرون رفتن او از حال عادی، همراه با خوشی و سبک شدن و از خود بی‌خود شدن است؛ یعنی یک حالت انفعالی پیدا می‌کند که همراه با سرور غیرطبیعی است؛ درحالی‌که این‌ها اصلاً خفتی ایجاد نمی‌کند و اگر شخص را از حال طبیعی بیرون می‌برد، او را برافروخته می‌کند و در او شدت و هیجان فعال ایجاد می‌کند و نمی‌شود بگوییم که خوشی و شادی انفعالی آن‌طوری در آن هست؛ بلکه نوعی هیجان در او ایجاد می‌کند که شخص را آماده فداکاری بیشتر کند و به نظر می‌آید که داخل در مفهوم اطراب نیست. عبارت «خفة تصیبه لشدة السرور» که در لغت آمده است، بر رجزخوانی‌های جنگی و سرودها و آوازه‌خوانی‌هایی که برای تهییج در مقام جنگ و دفاع و تشجیع به کار می‌رود، صدق نمی‌کند و ظاهراً این تعریف طرب در او به کار نمی‌رود و به‌طور کلی از مقام لغت هم که بگذریم، اصولاً این امور، در مقام لهو، خوشی و طرب نبوده و مقامش از مقام و مقوله دیگری است. همین مقدار که شک هم بکنیم، برای این‌که بگوییم مفهوم در اینجا را نمی‌گیرد، کافی است؛ بنابراین، مطمئناً تعریف طرب‌انگیزی در اینجا نیست؛ ولو این‌که صوت حسن مرجع است؛ اما اطراب لغوی و عرفی در اینجا صادق نیست و اگر شک هم شود، این مقوله از آن خارج است.

نکته: اصوات در ورزش نیز غالباً شامل موارد غنائی نمی‌شوند

آنچه هم که در حالت ورزش و امثال این‌ها ایجاد می‌شود، متفاوت است. خیلی از مواردی که دیده می‌شود طرب نبوده و یا متناسب با مجالس لهو و لعب نیست؛ بلکه صوت خوبی است که به کار نظم می‌دهد و فرد را تهییج می‌کند و به سمتی می‌برد که منظم و قوی این کار را انجام دهد و به نظر ما اطراب نمی‌باشد؛ بنابراین، آنچه در مقام جنگ یا فعالیت‌های دیگری از قبیل ورزش انجام می‌شود، بعید نیست که طرب و اطراب را در آن نفی کنیم و شک در آن هم از آن‌جهت که شبهه مفهومی می‌شود، در عدم مصداقیت اطراب کفایت می‌کند و ما باید قدر متیقن آن را بگیریم. منظور ما از نسبت این بود که یک صدایی در جایی مطرب باشد و در جای دیگر نباشد؛ اما در اینجا علاوه بر آن می‌خواهیم نکته دیگری بگوییم که عبارت از این است که این سنخ رجزهایی که در جنگ خوانده می‌شود، اساساً خارج از این مفهوم است و نه این‌که آنجا هست و در اینجا نیست؛ بلکه اساساً مصداق این نیست. دقت شود که حکم الهی در هر جایی که مصداق غنا تحقق پیدا کند مطلق است منتهی، ما الان مصادیق و مفاهیم غنا را داریم بحث می‌کنیم. حکم الهی مطلق است بر همه ازمه و امکان منتهی، هر جایی که غنا صادق باشد. این اطلاق حکم است که دخالت زمان و مکان در موضوع است و این مورد قبول همه فقها است که تفاوت زمان و مکان، موضوعات را متحول می‌کند و به



تبعش حکم هم عوض می‌شود؛ ولی درواقع، حکم که عوض می‌شود، بالعرض عوض می‌شود. حکم همیشه انشاء حکم و فعلیت حکم امر مطلق است منتهی، چون موضوع عوض شده است، این هم عوض می‌شود.

تنبيه يازدهم

سؤال:

آیا مطلق ترجیع مشمول بحث غنا بوده و حرام است یا ترجیع مناسب مجالس لهو و لعب؟

بحث يازدهم خودش قیدی است که در مقابل نظر جمعی از فقها است که عبارت از قید مناسب مجالس لهو و لعب است. همان‌طور که قبلاً نیز عرض کردیم، جمعی از فقها می‌گویند، صوت مرجع مطرب، به همان معنایی که تابه‌حال عرض می‌کردیم، آن غناست و در مقابلش، نظری است که اطراب را در غنا مقوم نمی‌داند؛ بلکه اطراب را می‌گوید که در مفهومش نیست یا اگر هم باشد، ترجیع است.

بنابراین، آن‌ها باز نمی‌گویند که مطلق مرجع حرام و غنا است؛ بلکه می‌گویند که غنا، مرجعی است که مناسب مجالس لهو و لعب باشد. این مفهوم و دیدگاه دیگری است که اطراب را یا در مفهوم دخالت نمی‌دهد یا می‌گوید که معنای اطراب، ترجیع است و چیز جدیدی نیست. این‌ها هیچ‌وقت نمی‌گویند که مطلق صوت مرجع غناست؛ بلکه می‌گویند که غنا، صوت مرجعی است که (به‌جای اطراب قید دیگری می‌آورند) مناسب مجالس لهو و لعب است.

علتش این است که هیچ‌کس نمی‌توانست فتوی دهد که مطلق صوت مرجع غناست؛ یعنی کسی نمی‌تواند بگوید که وقتی شخص قرائت قرآن می‌خواند یا مداحی می‌کند یا سرودی می‌خواند، این غنا است. الآن هم که از فقها سؤال کنید، می‌گویند که غنا چیزی است که مناسب مجالس لهو و لعب باشد. حال این‌که مناسب مجالس لهو و لعب گفته می‌شود، خودش مفهوم خیلی لغزان و لرزانی است که علی‌القاعده باید حمل بر مجالس لهو و لعب خاصی شود؛ بلکه قاعداً نوعی مجالس لهو و لعبی که به شکل ویژه‌ای مانند پارتی و چیزهای دیگری است که حالت‌های خاص دارد و معمولاً هم در عرف فهمیده می‌شود.

این نکته مقابل دیدگاهی که در آن سیر می‌کردیم، هست. اگر کسی بگوید که اطراب مفهومی است که در لغت نیست یا بگوید اطرابی که در لغت آمده است، به معنای ما یوجب خفة تصیبه لشدة السرور نیست؛ بلکه بگوید اطراب؛ یعنی همان ترجیع که در مکاسب هم آمده است و برخی قبول دارند؛ اگرچه که ما قبول نداریم، اگر کسی این را بگوید، اطراب را کنار می‌گذارد منتهی، چون نمی‌تواند مرجع را مطلق بگوید که غنا هست، می‌گوید که غنا، مرجعی است که



مناسب مجالس لهو و لعب است. فقها نیز مناسب این مجالس را تحدید نکرده‌اند و این به عرف الغاء می‌شود که چه چیزی مناسب مجالس لهو و لعب است که علی‌القاعده، مطلق لهو و لعب هم نمی‌شود گفت. پس در اینجا، لهو و لعب با درجه خاصه‌ای را باید بگوییم؛ چون این در کتب لغت که نیامده است؛ بلکه فقها از همان فضای عرفی خودشان این را گرفته‌اند. چون غنای به معنای مرجع را نمی‌توانیم بگوییم، پس باید قیدی به آن بزنیم که این مناسب لهو و لعب است. علت این‌که این‌ها این را می‌گویند آن است که اولاً، اطراب در دو، سه لغت بود و ممکن است کسی بگوید که این برای من کافی نیست. ثانیاً، این‌که بگوید بعضی گفته‌اند اطراب، طرب فی صوته یعنی؛ رجّع فی صوته، طرب را به معنای خفه تصبیه نمی‌گیرند. قبلاً هم گفتیم که مقام معظم رهبری این را از مکاسب می‌گفتند که این‌طور معنا شده است.

نظر آیت‌الله اعرافی

اما ما هیچ‌کدام از این‌ها را قبول نداریم؛ بلکه می‌گوییم همین‌که اطراب در قاموس آمده است و عده‌ای از فقها هم گفته‌اند؛ به لحاظ این‌که آن‌ها عرف را تحلیل می‌کنند، باید بگوییم که اطراب هست. دو معنایی هم، یک معنای مطلق دارد و یک معنای خاص دارد.

معنای خاص را یا باید بگوییم که همین معنا مقصود است؛ یعنی قید اضافه‌ای در اینجا می‌آورد و اگر هم نیاورد، چنانچه دو معنایی باشد، ما باید قدر متیقن را بگیریم و لذا می‌گفتیم که باید اطراب را در مفهوم بیاوریم و نمی‌توانیم که نیاوریم منتهی، عرض می‌کردیم که اطراب در اینجا، اطراب شائی است؛ یعنی آن چیزی است که عرف می‌فهمد و آن چیزی است که شأنیت اطراب دارد. قید اطراب که نباشد، این‌ها مناسب مجالس لهو و لعب آورده‌اند و حد و حدودش را هم خودبه‌خود عرف حواله می‌کنند. البته مناسب مجالس لهو و لعب هم اگر بگیریم، مثل مطرب مفهوم نسبی می‌شود. نکته‌ای که می‌خواستیم بگوییم این است که قید مناسبت مجالس لهو و لعب را روی این سیر فقهی، کسانی به آن قائل شده‌اند که می‌گویند اطراب در مفهوم نیست، حال یا به خاطر این‌که در لغت قبول ندارند یا اگر هم قبول دارند، معنایی را که ما برداشت می‌کردیم قبول ندارند و به معنای ترجیع می‌گرفتند و لذا با ترجیع مرادف و مساوق می‌شد و آن را کنار می‌گذاشتند. مطلق هم که نمی‌توانستند بگویند، پس مناسبت مجالس لهو و لعب را می‌آوردند. مناسبت مجالس لهو و لعب را که بیاورند این، مثل آن، نسبی می‌شود. منتهی، عرض ما این است که مناسب مجالس لهو و لعب که گفته می‌شود درواقع، همان مطرب است و مناسب مجالس لهو و لعب، چیزی جز مطرب نیست. البته اگر یک قید اضافه‌ای باشد، ما باید مناسبت مجالس لهو و لعب را هم در موضوع أخذ کنیم؛ چون در اقل و اکثر که تردید پیدا کنیم، این را هم اضافه



می‌کنیم و لذاست که مناسب مجالس لهو و لعب، اگر به جای اطراب بیاید (که البته ما قبول نداریم)، نسبی می‌شود و اگر مناسب مجالس لهو و لعب، تفاوتی با مطرب شأنی داشته باشد، باز هم چون در کلمات عده کثیری از فقها از قدیم آمده است، آن قید را هم باید أخذ کنیم آن وقت، نتیجه این می‌شود که اگر تفاوت داشته باشد، باید بگوییم که غنا عبارت از صوت حسن مرجع مطرب مناسب مجالس لهو و لعب است. چون وقتی یک فقیه از باب مفهوم‌شناسی می‌گوید که مفهوم و عرف این است، این کلام کمتر از لغت‌شناس نیست؛ چون ارزش لغت هم برای ما این است که عرف را برای ما بیان می‌کند و وقتی یک فقیه نیز می‌گوید من معنای عرفی را بیان می‌کنم به همان میزان دارای ارزش است. بله! اگر فقهی عنوان کند که من اصطلاح فقهی یا اصطلاح خاصی می‌گویم، ارزشی ندارد؛ ولی وقتی می‌گوید معنای عرفی‌اش این است، این فقیه عرب چند قرن قبل، در عرف‌شناسی و لغت‌شناسی دست‌کمی از فلان لغت‌شناس ندارد و لذا باید به آن‌هم اعتنا کنیم.

البته فقهی که در فضای عرب و در قرون متقدم باشد و لذا اگر مناسب مجالس لهو و لعب هم چیز اضافه‌ای بر مطرب داشته باشد، باید آن را هم أخذ کنیم. به عنوان مثال، شهیدین احتمالاً این را دارند یا مرحوم نراقی دارد و بزرگانی از این قبیل، این قید را آورده‌اند.

بنابراین، ما هر یک از این قیود را در حکم مهم می‌دانیم. قیودی از قبیل صوت، حسن، مرجع، مطرب و مناسبت با مجالس لهو و لعب که هر یک از این قیود اگر یک احترازی از بخشی داشته باشد، باید آن أخذ کنیم و حرمت روی این قدر متیقن می‌آید و مابقی را یا می‌گوییم که قطعاً از مفهوم خارج است یا اگر هم بگوییم، دو، سه مفهومی است که شبهه مفهومی می‌شود و باید قدر متیقن را بگیریم و نسبت به بقیه برائت جاری کنیم. اگر بگوییم که این‌ها جدا است، ممکن است صوتی طرب‌انگیزی شأنی هم نداشته باشد؛ ولی در مجالس لهو و لعب خوانده شود، این وضع شده است برای این‌که در مجالس لهو و لعب خوانده شود. البته آنجا که از هم جدا می‌شوند، فایده‌ای ندارد.

اگر مطربی بود که مناسب مجالس لهو و لعب نیست، باز هم ما در آن تردید می‌کنیم و می‌گوییم که باید مناسب مجالس لهو و لعب باشد. طرب شأنی این‌طور ایجاب می‌کند؛ ولی اگر مناسب مجالس لهو و لعب باشد (البته من شخصاً فکر می‌کنم این دو برهم منطبق است؛ ولی اگر این‌طور بود)، باید جمع القیود را در حرمت بگیریم و مواد افتراق را نمی‌توانیم داخل در حرمت غنا بدانیم؛ بلکه جمع القیود را باید أخذ کنیم. ما البته فکر می‌کنیم که به لحاظ شأنی این دو بر هم منطبق است؛ اما اگر در جایی این‌ها باهم منطبق نباشند، هر دو باید باشند منتهی، ما فکر می‌کنیم، شأنی که گرفتیم باهم منطبق است. البته باز هم مصادیقش خیلی زیاد است. در همین صداوسیما هم ممکن است بعضی از این مصادیق



وجود داشته باشد؛ اما درعین حال به آن وسعت نیست. شخصی و نوعی یک بحث است و فعلی و شأنی یک بحث دیگری است که ما شأنی را بحث کردیم.

تنبيه دوازدهم

آیا غنا تنها شامل صوت الإنسان می شود یا مشمول اصوات ادوات و حیوانات نیز هست؟ بحث دوازدهم در اینجا، صوت است با یک قیدی که این صوت، صوت انسانی بود و در لغت، صوت الانسان آمده است. به جهت این که ممکن است فرض بگیریم که به طوطی و قناری یاد بدهند که بخواند و مرجع و طرب انگیز هم باشد؛ ولی صوت انسانی نیست یا با ابزار و ادواتی آن صوت را تولید کنند. حال آیا این صوت، شامل این اصوات غیر از صوت انسانی هم می شود یا خیر؟

الف: قاعده و اصل اولی

جواب آن است که بعید نیست که بگوییم در اینجا، صوت انسانی موضوع حکم است و اما اگر تولیدکننده آن صوت انسان نباشد، مشمول این حکم و دلیل نیست. البته اگر در لغت، صوت الانسان هم نیامده باشد، صوت های دیگر انصراف به صوت انسانی دارد و بعید است که لغت غنا، شامل صوت غیر انسان بشود.

دلیل قاعده و اصل اولی

ظاهراً تصریح به صوت الانسان در مجمع، لسان و مقایس وجود نداشته باشد؛ اما انصراف صوت هایی که در اینجا گفته می شود، به انسان است و لذا قدر متیقن مفهوم غنا، صوت انسانی است؛

ب: کلام در مقام الغاء خصوصیت

گرچه که الغاء خصوصیت از صوت انسان به اصوات دیگر، در بحث ما بعید نیست. مثالش هم تربیت حیواناتی مانند قناری و طوطی است یا ادواتی است که خودش نمی خواند؛ ولی آهنگ تولید می کند. در اینجا ممکن است که بگوییم با مفهوم لغوی و عرفی، غنا نیست؛ ولی با الغاء خصوصیت بعید نیست؛ یعنی واقعاً شاید چنین نباشد که گوش دادن به یک



آهنگ با همان طرب‌انگیزی که از حنجره انسان صادر می‌شود، حرام است؛ اما همان اگر از حنجره حیوانی بیرون بیاید یا از یک آلات دیگری خارج شود، حلال باشد. به نظر می‌آید که این دو، هیچ فرقی باهم ندارند.

البته به لحاظ مفهوم‌شناسی در اینجا غنا صادق نیست. صوت هم نیست و ترجیع هم نیست؛ چون وقتی ترجیع است که آن را از حلق ادا کند و انسانی بودنش را از ترجیع بیرون می‌آوریم. پس هم انصراف به صوت به انسان در این کلمات است و هم این که ترجیع که می‌گوید، التردید فی الحلق که آلات و ادوات را در بر نمی‌گیرد و انصراف به انسان هم دارد؛ ولی به نظر می‌آید که ما اگر هیچ دلیلی هم نداشته باشیم؛ جز همین ادله غنا، به لحاظ مفهوم‌شناسی می‌گوییم که غنا شامل این‌ها نمی‌شود؛ ولی به لحاظ حکمی می‌گوییم که در اینجا، الغاء خصوصیتش بسیار قوی است و فرقی ندارد که این کیفیت صدا و ترجیع و ریتم را از این بشنود یا از آن بشنود. البته ولو این که صدق ترجیع و غنا نمی‌کند؛ ولی آن طرب‌انگیزی را به همان شکل دارد و به نظر می‌آید که مفهوم در اینجا، اُضیق بوده و شامل آن نمی‌شود؛ ولی حکم، با الغای خصوصیت، می‌تواند این مورد را بگیرد.

این هم فرع و تنبیه دوازدهم بود که عنوان نمودیم. بحث سیزدهم هم با ابزار و بدون ابزار بودن است که آن هم به نظر می‌آید که تفاوتی ندارد. صوت مرجع مطرب، حرام است حال چه با ابزار باشد و چه بدون ابزار، در هر دو صورت حرام است؛ گرچه که آلات، خودش حرمت اضافه‌ای هم دارد که بعد می‌گوییم. این اطلاق دارد که با ادوات باشد یا بدون ادوات باشد. حال خوانندگی را به تنهایی انجام دهد یا حالت جمعی و سرودی باشد، باز هم تفاوتی ندارد.

این را می‌خواهم عرض کنم که گاهی کیفیت صوتیه‌ای بدون همراهی با ادوات، اصلاً شأنیت اطراب ندارد؛ ولی وقتی با ادوات می‌آید، شأنیت اطراب پیدا می‌کند؛ یعنی به خاطر ادوات، اطراب پیدا می‌کند که البته این تفاوت را دارد؛ ولی اگر این دخالت را نداشته باشد، این اطراب را دارد، حال چه با ادوات باشد چه بدون ادوات باشد. همین‌طور فرقی نمی‌کند، چه تنهایی باشد و چه جمعی باشد. بله! در آنجا که جمع شدن یا همزمانی موجب می‌شود که شأنیت اطراب را در او ایجاد کند یا همراهی این با آن تار و دنبک موجب می‌شود که این وضع را پیدا کند آن وقت، مجرد که باشد، اطراب در آن نیست؛ ولی با آن که باشد، اطراب دارد. اگر به این حد برسد، البته فرق می‌کند؛ ولی اگر بدون آن هم اطراب داشته باشد، طبعاً همراهی با آن‌ها ممکن است که موجب تضعف حرمت از حیث عناوین دیگر نیز بشود. پس این نوع تأثیر را می‌تواند داشته باشد. این هم بحث سیزدهم بود که بین شد.